

بسم الله الرحمن الرحيم

نکاتی از سخنرانی پنج‌شنبه، ۲۳ اردیبهشت ۱۳۸۹

آیه مورد بحث

لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِّلَّذِينَ آمَنُوا إِلَيْهِمْ وَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا وَ لَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَّوَدَّةً لِّلَّذِينَ
آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى

اشاره آیه کریمه به وجود سه گروه در جامعه رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم

در این آیه‌ی کریمه خدای متعال، رسول خود صلوات‌الله‌علیه‌وآله را مخاطب قرار می‌دهد و جامعه‌ی ایشان را برای آن حضرت تشریح و به وجود سه گروه در آن جامعه اشاره می‌کند. گروه اول در آن جامعه کسانی هستند که معروفند به این‌که یهودی و از بنی‌اسرائیل می‌باشند و باطناً دشمن‌ترین افراد نسبت به مؤمنین هستند. گروه دوم مشرکین و به اصطلاح امروز تک‌بعدی هستند و غیر از جهان مادیت چیز دیگری از واقعیت‌ها را نپذیرفته و باور نکرده‌اند. این دو گروه شدیدترین دشمنان مؤمنین می‌باشند. گروه سوم کسانی هستند که بر حسب ظاهر در تبعیت حضرت عیسی علی‌نبینا و آله و علیه‌السلام به عنوان مسیحی قرار گرفته‌اند، این‌ها هم از مؤمنین نیستند، اما شدت دشمنی و عداوت آن‌ها خیلی کم‌تر از یهود است.

در یک نگاه اجمالی به تاریخ، پرسابقه‌ترین گروه‌ها از لحاظ اعتقادی مشرکین هستند که وقتی ادیان آسمانی برای آن‌ها آمد، همه تسلیم ادیان آسمانی نشدند. گروه دیگر یعنی بنی‌اسرائیل، آنها به دلیل خصوصیت طبیعی خود، گرچه مردمان با استعدادی هستند، اما بدپسند و خودخواه می‌باشند و به دلیل استعدادشان در هدف‌گیری، هدف‌های دور را نشانه می‌روند. در صدر اسلام وقتی با منطق نتوانستند در برابر اسلام بایستند ابتدا تلاش کردند اسلام را با درگیری مستقیم از بین ببرند. چون موفق نشدند راه دیگری برای از بین بردن اسلام انتخاب کردند که برخورد غیر مستقیم بود. همان‌گونه که نسبت به پیامبر خودشان که از خودشان بود حالت تمکین و حرف‌شنوی نداشتند، پیامبر بعدی را هم که از رسولان بود، یعنی حضرت عیسی علی‌نبینا و آله و علیه‌السلام نپذیرفتند و به گمان خودشان او را هم کشتند. خدای متعال در قرآن می‌فرماید «وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَ لَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ»، خیال می‌کنند پیامبر خدای متعال را کشتند. آن‌ها از جهت روحی روحیه‌ی تسلیم و تبعیت حق و منطق ندارند. اگر چنان‌چه به صورت مستقیم نتوانند با آن طیف مقابل‌شان درگیر شوند، به صورت غیر مستقیم طراحی می‌کنند.

در احکام اسلام به عامل اقتصادی که بیش‌ترین تأثیر را در زندگی انسان دارد، توجه ویژه شده است

در بین عواملی که در زندگی انسان بیش‌ترین تأثیر را دارد، عامل اقتصادی است. وقتی به احکام اسلام نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که خدای متعال برای نجات دادن فقرا از فقر احکامی را وضع می‌کند که در قرآن کریم و در روایات معصومین صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین آمده است. همان جنگ‌ها و درگیری‌ها تا حدودی نسبت به فقر آن‌ها

عامل مؤثری بوده و فقر آن‌ها را کم‌تر کرده است. صدقات و زکوات و کفارات و غنائم جنگی همه شواهدی هستند که دلالت می‌کنند بر این‌که اراده‌ی حق‌تعالی به پایین آوردن سطح فقر تعلق گرفته است، تا آن‌جا که فقیری باقی نماند. اما طبق روایاتی که داریم این موفقیت نهایی فقط در زمان حضرت بقیه‌الله ارواح‌ناله‌فدا برای مردم دنیا محقق می‌شود. تا پیش از آن زمان، در جوامع بشری فقیر و نیازمند وجود دارد. در روایات وارد شده است که بعد از استقرار حکومت آن بزرگوار صلوات‌الله‌علیه و اجرای احکام اسلام به پشتوانه‌ی قدرت الهی آن حضرت، کار اقتصادی مردم به جایی می‌رسد که برای مصرف صدقات و زکوات و کفارات به دلیل بی‌نیازی مردم موردی باقی نمی‌ماند. آسمان برکات خود را به موقع بر زمین نازل می‌کند. به امر حق‌تعالی زمین برکات خود را خارج می‌کند که مأمورین آن حکومت حقه از آن‌ها استفاده کنند.

یهود از صدر اسلام تلاش خود را برای کنترل کردن عامل اقتصادی آغاز کردند

در صدر اسلام وقتی که مشرکین که عدل یهود در این آیه‌ی کریمه هستند، «وَالَّذِينَ أُشْرِكُوا»، دیدند که خدای متعال یک کانال اختصاصی برای کم کردن فقر مسلمین وضع فرموده و آن غنائم جنگی، صدقات، زکوات و کفارات است، توجه پیدا کردند که این عامل اقتصادی که از عوامل پیشرفت بشر در دنیا است را بایستی تحت کنترل خود قرار بدهند، آن هم به گونه‌ای که مشخص نباشد؛ چون اگر مشخص باشد، مردم می‌فهمند و حواس‌شان را جمع می‌کنند. بنی‌هاشم سلام‌الله‌علیهم در اول اسلام برای مسلمین محور بودند و یهود و مشرکین دیدند که پیامبر اسلام صلوات‌الله‌علیه‌وآله به این نکته توجه دارد. بنی‌هاشمی که بعد از رحلت بایستی اجراء احکام اسلام را در بین جامعه پی‌گیری کنند، اگر توان اقتصادی در اختیارشان باشد، پیش‌روی‌شان بیش‌تر است تا این‌که نداشته باشند. به همین دلیل مقام رسالت املاک فدک را که درآمدش دوازده‌هزار-چهارده هزار دینار بود به دختر بزرگوارش بخشید، که این خانم به وسیله‌ی وجود شوهر بزرگوارش که خلافت الهیه را بعد از مقام رسالت دارد، این پول‌ها را خرج کند. به دلیل توجه دشمنان یعنی یهود و مشرکین در زمان ابی‌بکر آن غصب اتفاق افتاد و آن ملک و سندش را از خانم گرفتند و مباشرش را هم که در آن مزرعه عمل می‌کرد، از آن‌جا بیرون کردند. علت این امر این نبود که این‌ها ذاتا مال دوست بودند، بلکه این‌ها ذاتا ریاست‌طلب بودند و علاقه‌شان به ریاست و مقام و حکومت بیش‌تر از علاقه‌ای بوده که به مال داشتند؛ ولی می‌دیدند اگر این ملک با این درآمد در دست بنی‌هاشم بماند، این‌ها صرف فقرا می‌کنند، و فقرا هم دل‌شان متعلق به این خاندان می‌شود. در تاریخ جای پای یهود در حکومت ابی‌بکر و عمر مشخص می‌شود. گرچه در ظاهر این‌ها چیزی نمی‌گفتند، ولی در باطن بدون عنوان و اسم و رسم اجراء‌کننده‌ی نقشه‌های قوی‌ترین دشمن اسلام یعنی یهود بودند.

در یک جنگ و درگیری مستقیم، بعد از این که جنگ تمام شد مشخص می‌شود که از هر یک از دو طرف چه قدر کشته شده‌اند، ولی در یک حرکت اقتصادی علیه اسلام و مسلمین در زمان کوتاه مشخص نمی‌شود که چه قدر این حرکت دشمنانه اثر گذاشته است. خودشان می‌توانند محاسبه کنند، اما من و شما نمی‌توانیم. آن‌ها خوب می‌دانند که چند درصد زندگی ما وابسته به آن‌ها -یعنی یهود- است. ما نمی‌دانیم. در صدر اسلام این‌طور نبوده که زندگی مسلمین وابسته به اقتصاد یهود بوده باشد. ولی بعد از چهارده قرن می‌بینیم که این‌طور شده است؛ یعنی چهارده

قرن مسلمین و حکومت‌های‌شان خواب بوده‌اند و نهایتاً این واقعه محقق شد که رگ اقتصاد دنیا در دست یهود است. این‌ها اسم لازم ندارند، بدون اسم و رسم، غیرمستقیم و این‌قدر مؤثر، کار می‌کنند.

تکلیف تا زمان ظهور که سلطه‌ی اقتصادی یهود ادامه خواهد داشت، چیست؟

ما به این وضعیت مبتلا شده‌ایم و تا ظهور حضرت بقیة‌الله ارواح‌ناله‌الفا امکان ندارد که رفع این ابتلا تحقق پیدا کند. امکان ندارد که این سلطه‌ی اقتصادی از دست یهود گرفته بشود و هر کسی برای خود اقتصادی مستقل داشته باشد. یهود حتی نسبت به اقتصاد چین و نسبت به اقتصاد ژاپن هم سلطه دارند.

سؤال‌ی که باقی می‌ماند این است: حالا که امکان ندارد قبل از ظهور آن بزرگوار صلوات‌الله‌علیه بساط این جنایت نامرئی ممتد در طول چهارده قرن جمع شود، الان ما چه تکلیفی داریم؟ ما هیچ چاره‌ای نداریم مگر این که این آیه‌ی قرآن را باور کنیم و بپذیریم که بالاترین دشمن اسلام یهود هستند. ما با یقین به این که قرآن کریم، خدای متعال، نه کم فرموده و نه زیاد فرموده، نه مبالغه کرده و نه کوتاه آمده، از این آیه می‌فهمیم که در بُعد اقتصادی که قوی‌ترین بُعد مؤثر در زندگی انسان‌ها است، این‌ها نقش دارند و سرنخ دست‌شان است. حالا وظیفه ما چیست؟ این‌جا بحث ضرورت پیش می‌آید. "الضرورات تبيح المحذورات". اگر ضرورتی پیش آمد، مثلاً مریض داشتیم و ناچار بودیم از دارویی که نهایتاً به بعضی از شرکت‌های یهودی منتهی می‌شود، مصرف کنیم تا بیمارمان حالش خوب شود، این مورد را ضرورت می‌نامیم و می‌گوییم، اشکالی ندارد. اما در موارد غیر ضروری مثلاً خرید لوازم خانگی، گرچه به لحاظ صرفه‌ی شخصی به نفع ما باشد، لازم است توجه داشته باشیم که نباید در بُعد اقتصادی دشمن‌پرور باشیم. شرعاً و فقهاً و عقلاً حرام است. اگر پرسیده شود پس چرا فقهاء نفرموده‌اند، باید گفت فقها باور نمی‌کنند بیشتر مردم از آن‌ها اطاعت کنند. همین کلیات را فرموده‌اند که مطرح شد. موضوع حمل به صحت در دین در چیزهایی که نمی‌دانیم، موضوعی نیست که به این سادگی قابل تسری در همه موارد باشد. باید در مصرف کردن دارو، غذا، لباس و چیزهای دیگر که در زندگی به آن‌ها نیاز داریم، طوری چیزهای مورد نیاز را تهیه کرد که کم‌ترین سود به اسرائیلی‌ها برسد. انسان نباید صرفاً صرفه‌جو برای خودش باشد. انسان مُدُنًی بالطبع است، یعنی وابستگی زندگی‌اش به دیگران زیاد است. اگر در موردی احتمال می‌دهیم با سه واسطه با چهار واسطه به اسرائیلی‌ها می‌رسد، آن مورد را نمی‌گیریم. ضرر بیش‌تر را می‌دهیم و تحمل می‌کنیم و به مورد بهتر ارزان‌تری که نتیجه‌اش تقویت بنی اسرائیل باشد تن نمی‌دهیم.

بنابر روایات، در زمان ظهور آن بزرگوار صلوات‌الله‌علیه اگر یهودی پشت یک سنگ و قلعه‌ای در بیابان رفته باشد و مخفی شده باشد، آن قلعه به صدا در می‌آید، عرض می‌کند یا ابن رسول الله، یک یهودی هم پشت من است، به این‌جا تشریف بیاورید به حساب این هم برسید. نعوذبالله آن حضرت صلوات‌الله‌علیه لج نکرده است. اراده‌اش ارادة‌الله است. بر حسب روایت که "قلوبنا اوعیة لمشیة الله"، قلوب‌شان ظرف‌های خواست و اراده‌ی خدای متعال است. در روایات نداریم که یک قلعه‌ای عرض کند یا ابن رسول الله یک مسیحی هم پشت من مخفی شده، اما در مورد یهودی روایت داریم.

اگر کسی نتواند به طور کلی ریشه‌ی یک فساد را بکند، ولی توانست یک جزئی به آن‌ها کم‌تر سود برساند، بر او واجب است که این کار را بکند. این‌طور جاها جای حمل به صحت نیست. اگر یک فقیهی گفت: شما که نمی‌دانی

